

متن پیاده سازی شده جلسه هشتاد و یکم خارج فقه القضا 18 اسفند 1399

بسم الله الرحمن الرحيم

تولیت و توکیل قاضی غیر مجتهد توسط امام معصوم یا غیر امام معصوم آری یا نه؟

گفته شد که در عصر غیبت برخی از فقها قائلند که ما مقوله ای به نام ولایت دادن به شخصی یا وکالت دادن به او برای قضاوت نداریم چون اگر جامع شرائط است که امام او را نصب کرده اند به طور عام و اگر فاقد شرائط است کسی نمی تواند فاقد شرائط را نصب کند یا وکالت بدهد برای قضاوت بلکه مقدمات کار را ممکن است به افراد بدهند البته در همین مقدمات کار هم بحث هایی هست مثلا نقل کرده اند از جواهر الکلام که استماع شهادت یا قسم دادن را غیر مجتهد انجام دهد، حالا امروزه که مقدمات هم زیاد شده است، جناب صاحب جواهر اشکال می گیرد که اگر استماع شهادت شاهدان وکالت بردار است پس خود قضاوت هم وکالت بردار باشد به اولویت؛ این را مرحوم آیت الله گلپایگانی نقل می کنند از صاحب جواهر که در برگه آدرس هم داده ایم. البته ممکن است قضاوت ما عجولانه باشد ولی من تعجب می کنم از جناب جواهر که چه ارتباطی است میان استماع شهادت با خود قضاوت، خود قضاوت به قول آقایان اجتهاد می خواهد و به قول ما فهم قانون می خواهد اما این که گوش بدهد به شهادت شاهدان و ثبت کند این ها را نمی خواهد پس چطور استماع شهادت شاهدان اگر وکالت بردار باشد به طریق اولی خود قضاوت هم وکالت بردار خواهد شد؟! مگر این که بگویید منظور از قضاوت، قضاوت عن تقلید است که این هم کار سختی نخواهد بود ولی به هر حال باز هم اولویتش قابل فهم نیست.

به هر حال يك اندیشه این است که ما چیزی به نام وکالت دادن یا ولایت دادن برای عصر غیبت نداریم مگر مقدمات کار. اما در مقابل اندیشه ی دوم این است که در عصر غیبت می توان غیر واجد شرط را وکالت داد یا ولایت داد برای قضاوت. منظور از غیر واجد شرائط فقط یعنی غیر مجتهد وگرنه همه ی شرائط دیگر را دارد و فقط شرطی که محل بحث است مجتهد بودن است که آیا بر مبناي کسانی که اجتهاد را شرط می دانند اگر کسی فاقد شرط اجتهاد بود. يك شخصی ممکن است بگوید اگر اجتهاد شرط است و کسی که قرار است به او تولیت دهند یا وکالت دهند فاقد شرط است معلوم است که نمی تواند، پس این ها چه می خواهند بگویند؟

پاسخ این است که پشت ذهن این گروه این است که اجتهاد شرط است اما آیا از مجموع ادله به دست می آوریم که این شرط بدل داشته باشد و بدل آن هم این است که يك قاضی جامع شرائط به او وکالت داده باشد و بگوید شما به جای من (رساله ی من را در مقابله بگذار و طبق آن قضاوت کن) یا این که اجتهاد شرط است اما بدلش این باشد که يك مجتهدی آن را نصب کند که البته اگر او را نصب کرد نباید بگوییم ملزم باشد که طبق نظر او رأی بدهد و فرق وکالت و نصب هم در همین جا ظاهر می شود.

پس الان بحث در این است که برخی علما گفته اند که در عصر غیبت راه بسته نیست و حتی با افتراض شرطیت اجتهاد می گوییم بدلش این است که این مجتهد يك نفر را وکیل کند یا تولیت دهد از کسانی که دنبال این حرف است صاحب جواهر است.

نکته ي قابل دقت: این بحث ها براي فرض اضطراب نیست؛ این ها که قائل به جواز هستند نمی خواهند روی فرض اضطراب بگویند، فرض اضطراب جداست، چنانکه کسانی که مخالف بودند ممکن است در فرض اختیار مخالف باشند اما در فرض اضطراب کوتاه بیایند. البته این سؤال پیش می آید اگر فرض اختیار است و قاضی مجتهد به اندازه ي کافی است چه نیازی است که این کار صورت بگیرد؟ ممکن است بگوییم به خاطر تسهیل بر مردم. اگر يك قاضی بخواهد همه ي پرونده ها را رسیدگی کند ممکن است خسته شود، مقداری پرونده ها معطل بماند، برای اینکه اطاله ي دادرسی نشود به افرادی وکالت یا تولیت بدهند. اما در فرض اضطراب ممکن است همان مخالفان کوتاه بیایند گرچه خیلی از آن ها کوتاه نمی آیند و می گویند اضطراب شرط را بر نمی دارد چون صحت و اعتبار قضاوت و عدم اعتبارش حکم وضعی است و حکم وضعی با اضطراب از بین نمی رود مثل نجاست يك شيء با اضطراب از بین نمی رود بلکه حرمت استفاده از نجاست که تکلیفی است از بین می رود، پس اضطراب نمی تواند حکم وضعی را بردارد ولي مجال کوتاه آمدن هست.

ما زمانی که این بحث را مطرح کردیم گفتیم که این بحث فقط در باب قضا نیست بلکه در غیر قضا هم مطرح است. در غیر قضا این گونه بحث مطرح می شود که آیا صاحبان ولایت می توانند به دیگران وکالت بدهند؟ آیا صاحبان ولایت می توانند وکالت بدهند؟ مثلاً پدری است (بر این مبنا که بر ازدواج دوشیزه ي رشید و غیر رشید ولایت دارد) که باید اذن بدهد و جد پدری، آیا پدر می تواند تولیت بدهد به پسر بزرگتر و به او بگوید من وکالت دادم به تو در ازدواج خواهرت؟ اگر گفتیم می تواند وکالت دهد از این به بعد نظر ایشان نظر پدر است و ازدواج باید با اذن برادر بزرگتر انجام بگیرد، یا چنین حقی ندارد؟ دوم نهاد ولایت را بیاوریم و بگوییم پدر به برادر بزرگتر ولایت بدهد و بگوید من به تو ولایت دادم، آیا می تواند یا نه؟ برخی در خود قضا هم قبول ندارند نه از بابی که دیروز بیان کردیم بلکه این ها می گویند جنس مثل قضاوت وکالت بردار نیست، ولایت بردار نیست، البته ولایت بردار نبودنش به این معنا که شرط را نداشته باشد و بخواهیم برایش بدل درست کنیم، یکی از آقایان می گوید وکالت مثل خوردن است، همانطور که در خوردن نمی شود وکالت داد در این جا هم نمی شود وکالت داد، در قضاوت می خواهد اعمال رأی کند، وقتی می خواهد اعمال رأی کند، انشاء رأی کند وکالت معنا ندارد. اگر اینطور شد اصل صاحب جواهر که می فرمود: اصل بر مشروعیت وکالت دادن است مگر اینکه خلافش ثابت شود.

انشاءالله جلسه ي آینده.

الحمد لله رب العالمين